

بسم الله الرحمن الرحيم

- ✓ نویسنده آنچه ذیلاً می‌آید هیچگونه ادعایی مبنی بر انتساب این عبارات به استاد گرانقدر ندارد.
- ✓ از آنجاکه متن کتاب شریف نهاییه از نرم‌افزار نور برداشته شده است، استفاده از این متن صرفاً برای ۱-طلاب و ۲-دارندگان نرم‌افزار آثار علامه طباطبائی (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) مجاز است.
- ✓ استاد گرانقدر در ابتدای شروع درس شریف نهاییه، خواندن نماز شب را شرط حضور در کلاس عنوان فرمودند؛ طبعاً این شرط درباره استفاده از این متن نیز جاری است.

#جلسه ۱۱۷: ۹۸۰۸۲۰

الفصل الثانی فی اعتبارات الماهیه

قبل از ورود به بحث چند نکته را توجه داشته باشیم^۱:

نکته اول: آدرس‌ها: شرح تجرید فصل ۲ مسأله ۲؛ اسفار ج ۲ ص ۱۹ (فصل مستقلی ندارد)؛ شرح منظومه ج ۲ ص ۳۳۹ به بعد؛ شرح مبسوط ج ۴ ص ۳۳۰ [مجموعه آثار شهید مطهری (شرح مبسوط منظومه)، ج ۱۰، ص ۵۶۸]؛ اصول مظفر ج ۱ ص ۱۷۴؛ این بحث در بدایة الحکمة در مرحله ۵ فصل ۲ مطرح شده است و جز در چند کلمه، تفاوتی با آنچه در نهاییه آمده است ندارد و سرچایش تذکر خواهیم داد.

نکته دوم: بحث اعتبارات از مباحث مشترک بین چند علم (منطق، فلسفه، اصول فقه و عرفان) است. بنابه گفته شهید مطهری در شرح مبسوط، این بحث اولین بار توسط جناب خواجه نصیر مطرح شده است.

نکته سوم: بحث "اعتبارات" اختصاصی به ماهیت ندارد. هر چیزی در مقایسه با غیر خودش میتواند این اعتبارات را پیدا کند. در اعتبارات صحبت از این است که شیء ۱ (ثابت) در مقایسه با شیء ۲ (متغیر) بررسی میشود که اگر وجود شیء ۲ لحاظ چه میشود؟ عدمش لحاظ شود چه میشود؟ فارغ از لحاظ شیء ۲، شیء ۱ چه حالتی دارد؟

بحث اعتبارات، بتدریج در علوم مختلف، پرکاربرد شده است چون ابزار خوبی است برای مطالعه یک شیء از زوایای متعدد و محدود به حیطه ماهیت نیست. مثلاً همین اعتبارات در عرفان درباره حقیقت وجود مطرح شده است منتها مقسم و اقسام همگی در متن خارج پیاده میشوند.

پس اینگونه نیست که حتماً برخی از اقسام فقط در ذهن باشند یا فقط در خارج باشند [کما اینکه در مانحن‌فیه اینگونه میگوییم^۲]، بلکه میشود تمام اقسام خارجی باشند، این بستگی به کاربرد ویژه اعتبارات در علوم مختلف و در استعمالات متفاوت دارد. همین امر انسان را وادار میکند که به شواهد و قرائن و نوع برداشت علم مورد نظر از این اصطلاحات و... توجه داشته باشیم.

^۱ برخی از عبارات این فصل را بدلیل روان بودن و صریح در مقصود بودن، از بدایة جامع عاریه گرفتیم. حتماً آنجا را ببینید.

^۲ البته در همین علم فلسفه نیز گاهی همین اعتبارات چندگانه درباره وجود یا مفهوم وجود و مانند آن نیز پیاده شده است. پس حتی در فلسفه هم این بحث اختصاص به "ماهیت" ندارد.

پس در یک کلام میتوان گفت اعتبارات یعنی: «انواع زوایه دیدهایی که میتوان درباره یک شیء در مقایسه با غیر خودش در نظر گرفت».

نکته چهارم: نکته خیلی خیلی مهم در بحث اعتبارات این است که مقیّس‌الیه ما میتواند بگونه‌های متعدد لحاظ شود. یعنی این مهم است که «مقیّس‌الیه شما چیست؟»

مقیّس‌الیه میتواند فقط یک امر خاص باشد مثلاً انسان را در مقایسه با فقط ضحک در نظر بگیریم در آنصورت میگوییم انسان نسبت به ضحک میتواند ۱- بشرط ضحک؛ ۲- بشرط عدم ضحک؛ ۳- لابشرط از ضحک و عدم ضحک باشد.

همچنین مقیّس‌الیه میتواند یک گروه از ویژگی‌ها باشد چنانکه میتواند تمام آنچه که امکان لحوق به ماهیت را دارند مد نظر باشد. کما اینکه در مانحن‌فیه همینگونه است یعنی مرادمان جمیع مایمکن آن يلحق بهذه الماهية است.

دوباره میگوییم این خیلی مهم است. مثلاً جایی میبینید که استادی میگوید فلان چیز بشرط لا است حال آنکه مقیّس‌الیه مدنظر او مثلاً فقط چند ویژگی خاص است. این بدین معنا نیست که اختلاف اصطلاحات وجود دارد. در بحث اعتبارات، درعین حال که اصطلاحات مستقر هستند یک نوسان عجیبی در استعمالات وجود دارد.

• در بدایه اینگونه فرمودند: اعتبار اعم از نسبی بودن و مطلق بودن است یعنی هر اعتباری میتواند نسبی یا مطلق باشد. اگر شیء را به معنای اعم آن (جمیع ما يتصور) بگیریم اعتبارات مطلق خواهند بود و اگر آن را امر خاصی در نظر بگیریم اعتبارات نیز نسبی خواهند بود. پس بشرط شیء بودن هم میتواند نسبی باشد (به شرط یک شیء باشد یا ده شیء) هم میتواند مطلق باشد (بشرط جمیع ما يتصور لحوقه به این ماهیت)؛ بشرط لا نیز هم میتواند نسبی باشد (به شرط نبود یک یا چند شیء) و هم میتواند مطلق باشد (به شرط نبود هر آنچه که ممکن است به این ماهیت ملحق شود). همچنین است درباره لابشرط؛ فعلاً مراد ما در این مرحله، از بشرط شیء، به شرط یک شیء است و مراد از بشرط لا، عدم شرطیت همه چیز است یعنی ماهیت مجرده از همه شروط.

اقسام اعتبارات ماهیت

۱- بشرط شیء/ماهیت مخلوطه: که میتواند بشرط یک شیء باشد یا بشرط جمیع ما يتصور لحوقه به این ماهیت. گرچه در مانحن‌فیه مراد از بشرط شیء، بشرط یک شیء است.

۲- بشرط لا/ماهیت مجرده: بشرط تجرد از جمیع خصوصیات که میتواند به ذات ماهیت، ملحق بشود. یعنی انسان، بشرط نبودن جمیع خصوصیات ممکنه. طبعاً چنین ماهیتی فقط در ذهن میتواند تحقق یابد زیرا عدم داشتن خصوصیات، شرط اوست.

۳- لابشرط/ماهیت مطلقه: مطلق است یعنی نه شرط وجود خصوصیات در او هست و نه شرط عدم خصوصیات. در اینجا "لابشرطیت" قید ماهیت و شرط اوست.

للماهية بالنسبة إلى ما يقارنها من الخصوصيات اعتبارات ثلاث

و هي ١- أخذها بشرط شیء و ٢- أخذها بشرط لا و ٣- أخذها لا بشرط

و القسمة حاصرة

این تقسیم سه تایی، انحصاری است زیرا ماهیت یا مشروط به شیء است (بشرط شیء) یا مشروط به شیء نیست؛ اگر مشروط نیست یا مشروط به عدم شیء است (بشرط لا) یا مشروط به عدم شیء هم نیست (لابشرط).

[اعتبار بشرط شیء:] أما الأول فأن تؤخذ الماهية بما هي مقارنة لما يلحق بها من الخصوصيات

در اعتبار بشرط شیء، ماهیت، اخذ و ملاحظه میشود از آن جهت که مقارنِ خصوصیات است

فتصدق على المجموع كأخذ ماهية الإنسان بشرط كونها مع خصوصيات زيد فتصدق [الماهية] عليه [زيد]

خب در چنین ملاحظه‌ای، ماهیت بر آن مجموع صدق میکند.

[اعتبار بشرط لا:] وأما الثاني فأن تؤخذ وحدها

در این اعتبار، ماهیت بتنهایی اخذ و لحاظ میشود

وهذا على وجهين

علامه ظاهراً به تبع حاجی سبزواری میفرمایند اعتبار بشرط لا خودش دو وجه دارد. مراد از "وجه" نمیتواند "قسم" باشد، زیرا در اینصورت وجه حصر از بین خواهد رفت. پس منظور از وجهین، دو اصطلاح و دو معنا است. یعنی در فلسفه دو معنا برای «بشرط لا» استعمال شده است و فقط اصطلاح اول، محل بحث ما است و قسیم بشرط شیء و لابشرط است.

[اصطلاح اول در بشرط لا:]

در این قسمت از متن حضرت علامه آشفته‌گی وجود دارد زیرا ظاهر عبارت با لابشرط مقسمی سازگار است؛ توضیح اینکه اگرچه بعداً علامه میفرمایند مراد از اصطلاح اول بشرط لا ماهیت مجرده است و قطعاً این معنا غیر از لابشرط مقسمی است، اما الآن عبارتشان این است که «ماهیت بشرط لا این است که فقط ذات ماهیت -قطع نظر از همهٔ ما عدایش- لحاظ شود» خب این همان تعریف لابشرط مقسمی است. بشرط لا فقط این نیست که ماسوای ذات، لحاظ نشود بلکه ماسوای ذات نباید درکار باشد. یعنی عدم خصوصیات در او ملحوظ است.

أحدهما أن يُقصر النظر في ذاتها مع قطع النظر عما عداها

ماهیت مقارن با هیچ چیز نباشد یعنی بشرط عدم جمیع ما يتصور لحوقه بها. انسانِ خالصِ خالص یعنی ماهیت انسان را در نظر بگیریم درحالیکه خصوصیات زید و بکر و علی و حسن و... به همراه او نباشد. خب چنانچه گفتیم این اعتبار فقط در ذهن میتواند شکل بگیرد.

•البته میشود عبارت علامه را اینگونه توجیه نمود که مرادشان از «قطع نظر از ما عدی» این است که ماعدایی در کار نباشد؛ ولی بالاخره توجیه است دیگر.

وهذا هو المراد بشرط لا في مباحث الماهية

مراد از بشرط لا در مانحن فیه همین اصطلاح اول است.

• مذاقه در عبارت قبلی ممکن است ذهن انسان را بدین سمت ببرد که مراد علامه از این عبارت، همان کلی طبیعی و ماهیت لابشرط مقسمی است.^۳

[اصطلاح دوم در بشرط لا:]

این اصطلاح راجع به ماده در مقایسه با صورت، و صورت در مقایسه با ماده، استعمال شده است و سیأتی. در آنجا خواهیم گفت که ماده و صورت حقیقتاً و ذاتاً یک چیز هستند اما اعتباراً متغایرند. جنس همان ماده است وقتی که لابشرط لحاظ شود و ماده همان جنس است وقتی بشرط لا نگاه شود.

خب بشرط لا در این اصطلاح، اولاً ناظر به واقعیت خارجی است و اینگونه نیست که فقط در ذهن، قابلیت تحقق داشته باشد؛ ثانیاً مراد از آن این نیست که چیزی همراهش نباشد بلکه مراد این است که چیزهایی که همراهش هستند مغایر و زاید بر ذات هستند. ماده اگرچه صورت به همراهش است ولی حقیقتی است غیر از صورت، و صورت امری زاید و مغایر با ماده است که همراه ماده در خارج متحقق میشود. همینطور است در صورت نسبت به ماده.

پس بشرط لا همان اصطلاح اول است و اصطلاح دوم یکی از چندین و چند اصطلاحی است که در فلسفه درباره بشرط لا بکار رفته است.

و الآخر أن تؤخذ وحدها بحيث لو قارنها أي مقارن مفروض كان زائداً [=مغایراً] عليها غير داخل فيها [ذات و ذاتیات ماهیت نیست]. فتكون [الماهية] موضوعة [=محل و ماده] للمقارن المفروض غير محمولة عليه در این اصطلاح از بشرط لا، ماهیت بتنهایی لحاظ میشود بگونه‌ای که هر چه با آن مقارن و همراه شود، زاید و بیرون از آن باشد. در چنین لحاظی، ماهیت برای آن آن مفهوم مفروض مقارن، ماده خواهد بود؛ در نتیجه ماهیت، قابل حمل بر آن مقارن نیست [کما اینکه آن مقارن نیز قابل حمل بر ماهیت نخواهد بود].

این اصطلاح از بشرط لا [برخلاف اصطلاح اول] مقارن‌ها را پس نمیزند، اما آنها را زائد، مغایر و معارض لحاظ میکند یعنی اگرچه همراهش هستند اما غیر از اویند. در این اعتبار، ماهیت مورد نظر، تام و کامل لحاظ میشود بطوریکه برای تتمیم ذاتش به امر دیگری نیاز نداشته باشد.

در بدایه فرمودند: کما مرّ این قسم از بشرط لا، قسیم بشرط شیء و لابشرط نیست. علت اینکه در اینجا مطرح شده این است که بدایه طبق شرح منظومه پیش میرود و حاجی سبزواری در بحث جنس و فصل و تفاوت هر یک از آنها با ماده و صورت [که در فصل ۴ همین مرحله می‌آید] از این اعتبار بهره برده است. همچنین برخلاف اصطلاح قبل، این اصطلاح در خارج نیز هست یعنی ماده (=حیوان) گرچه مقارن با صورت (=ناطق) است اما از این باب که خودش موجودی از موجودات است در خارج هست و میتوان آن را به تنهایی لحاظ کرد. بنابراین شاید بهتر بود این اصطلاح

^۳ خ: خصوصاً اینکه در بدایه در تعریف بشرط لا فرمودند: «أن يُقصر النظر في ذاتها و أنها ليست إلهي و هو المراد من كون الماهية بشرط لا في مباحث الماهية كما تقدم» و باز خصوصاً اینکه فرمودند: «كما تقدم» یعنی گویا میخواهند بگویند بشرط لا همان چیزی است که در فصل اول این مرحله از آن سخن گفتیم یعنی همان کلی طبیعی. در هر حال باید همه اینها را بگونه‌ای توجیه نمود. [استاد در اینجا فرمودند: اگر بدانید این عبارات در همان زمان‌ها چقدر وقتم را گرفته است. زمان زیادی برای حل و فصل این عبارات صرف شده است چون عبارت علامه واقعاً گیج کننده است].

دوم اصلاً مطرح نمیشد زیرا هر جا صحبت از بشرطاً میشود فقط همان اصطلاح اول مورد نظر است و در فلسفه از این معنای دوم، صرفاً در بحث ماده و صورت بهره‌برداری شده است.

[اعتبار لابشرط:] و أما الثالث فأن لا يشترط معها شيء من المقارنة و اللامقارنة بل تؤخذ مطلقة من غير تقييد

بنفی او اثبات

نه مقارنت در او شرط است نه عدم مقارنت؛ بلکه بطور مطلق لحاظ میشود بدون اینکه مقید بنفی چیزی شود (بشرطاً) یا مقید به اثبات چیزی شود (بشرط شیء)

در این اعتبار، نه شرط وجود خصوصیات وجود دارد و نه شرط عدم آنها. اما همینکه هیچیک از این دو در او نباشد، در او شرط است.

در این اعتبار، ماهیت را به طور مطلق و رها در نظر میگیریم، نه مشروط به عوارض و لواحق خاص و نه مشروط به نبود آن عوارض و لواحق. انسان هرگاه بدین نحو لحاظ شود، بر همه افرادش صدق خواهد کرد. مطلق و رها است یعنی مقارنت در این اعتبار شرط نشده است، هر چیزی میتواند مقارن و همراه آن و یا منفک از آن باشد.

• چنین ماهیتی که اینگونه اعتبار شده یعنی اعتبار لابشرط قسمی، فقط در ذهن موجود است چون در خارج بالاخره یا مقید به این مشروط هست یا نیست.^۴

• با این حساب لابشرط قسمی با قسم اول و دوم [یعنی شرطهای قسم اول و دوم] جمع نمیشود اما با مشروطهای آنها جمع میشود. خیلی از مشکلاتی هم که در اینجا شکل گرفته است، بخاطر همین مسأله است. یعنی اگر ماهیتی را مشروط به یکسری خصوصیات یا عدم آنها کنید، اینجا دیگر لابشرط قسمی نخواهید داشت؛ اما اگر نه شرط وجود باشد و نه شرط عدم، این امکان وجود دارد که با مشروطهای قسم اول و دوم همراه باشد. مثلاً اگر ماهیت را مشروط به خصوصیات زید یا عدم آنها نکردید، در این اعتبار سوم، میتواند همراه با آن خصوصیات باشد.

پس مثلاً ماهیت انسان با ملحقات زید، ممکن است اعتبار اول (بشرط ملحقات) باشد و ممکن است اعتبار سوم (مطلق از ملحقات) باشد. یا ماهیت انسان و عدم مقارنت هر خصوصیتی که قابل لحوق به او است، ممکن است اعتبار دوم (بشرط عدم ملحقات) باشد و ممکن است اعتبار سوم باشد. یعنی در ظاهر یکجور هستند فرقتشان به اشتراط و اعتبار است. پس لابشرطیت در ظاهر میسازد با همراهی با شرط یا عدم همراهی شرط. در نتیجه لابشرط قسمی در واقع بشرط اطلاق است.

^۴ استاد فرمودند قسم اول از اعتبار بشرط لا فقط در ذهن میتواند باشد و قسم دوم آن در خارج هم تحقق دارد. اما استاد شیروانی در بیانی طولانی در شرح بدایه ذیل همین بحث میفرمایند: «ماهیت بشرط لا (یعنی همان اصطلاح اول) در هیچ موطنی ثبوت و وجود ندارد، نه در خارج و نه در ذهن، زیرا ماهیت هر کجا تحقق یابد، لا اقل همراه و مقارن با وجود است، خواه وجود ذهنی و یا وجود خارجی و در نتیجه نمیتوان آن را مجرد و عاری از هر چه بیرون از ذات آن است، دانست». اما بنظر میرسد بیان ایشان کامل نباشد زیرا خودشان در ادامه میگویند: «همان هنگامی که ذهن ماهیت را بشرط لا اعتبار میکند، همان ماهیت بشرط لا، مقارن با وجود ذهنی میباشد اما در عین حال ذهن این قدرت را دارد که در همان حال که ماهیت همراه با وجود است، آن را از وجود تجرید کند و بشرط لا اعتبار نماید.»

[اسامی دیگر اعتبارات سه گانه:] و تسمی الماهیه بشرط شیء مخلوطه و البشرط لا مجردة و اللابشرط مطلقة

مقسم اعتبارات سه گانه:

مقسم برای آنکه با هر سه قسم مذکور قابل جمع باشد باید لابشرط باشد منتها نه لابشرطی که در اقسام بود زیرا او قابل جمع با اقسام دیگر نیست؛ لابشرطیت مقسم باید آنقدر خلوص داشته باشد که بتواند با هر یک از اقسام قابل جمع باشد.

توضیح اینکه در لابشرط قسمی - کما اینکه ملاصدرا و حاجی تصریح میکنند-، لابشرطیت شرط است؛ اما لابشرطیت در لابشرط مقسمی بگونه ای نیست که نتواند با قسم اول و دوم و حتی قسم سوم جمع شود. مقسم آنچنان آزاد و رها و مرسل است که حتی با شرط شیء و شرط عدم شیء و شرط لابشرطیت هم میسازد؛ حال آنکه لابشرط قسمی با شرط شیء و با شرط عدم شیء نمی سازد بلکه فقط با مشروط آن دو قابل جمع است.

اشکال آیت الله مصباح (حفظه الله) و پاسخ به آن:

اشکال این است که نمیتوان در مقسم، اعتبار جدیدی تراشید زیرا در اینصورت در مجموع، سر را که بالا بیاوریم، چهار نوع اعتبار خواهیم داشت، یعنی ماهیت را به چهار صورت میتوان مطالعه و ملاحظه کرد. پس طبیعتاً باید این چهار تا خودشان یک مقسم جدید داشته باشند. اگر آن مقسم را هم یک اعتبار جدید لحاظ کنیم باید مقسمی دیگر برایش در نظر بگیریم و هلم جزاً.

اما بنظر میرسد این اشکال وارد نباشد زیرا اعتبار چهارم - یا همان لابشرط مقسمی - در عرض سه اعتبار دیگر نیست بلکه در طول آنهاست. لابشرط مقسمی واقعاً نوع ملاحظه جدیدی به ماهیت است غیر از سه قسم دیگر، اما در عین حال در طول آنهاست و سبب تولید تسلسل نمیشود.

اشکالی دیگر و پاسخ آن:

مرحوم مظفر و استاد فیاضی میفرمایند: اعتباری که در فضای مقسم هست خودش دو وضعیت دارد: یا مبهمه است یا مهمله. مبهمه در جایی است که شما مقسم را مقیسه الی الأقسام لحاظ کنید در اینصورت یک نحوه لاتعینی و ابهام در او هست، این همان است که مقسم قرار میگیرد؛ اما شما میتوانید خالص ماهیت را نیز در نظر بگیرید بدون قیاس به اقسام، که این میشود ماهیت مهمله.

اما آنچه بنظر میرسد این است که اگر ماهیت لابشرط مقسمی را بخواهید دو قسم کنید علی القاعده باید یک مقسم بالادستی برای این دو قسم وجود داشته باشد و طبعاً آن مقسم بالادستی نیز باید نسبت به این دو قسم، حالت مبهمه و مهمله پیدا کند و نیاز با مقسمی بالادست تر داشته باشد و هلم جزاً.

واقعیت امر این است که گرچه میتوانیم آنچه را که در مقسم قرار میگیرد، مقیسه الی الأقسام لحاظ کنیم یا نکنیم؛ اما این قیاس حقیقتاً سبب بوجود آمدن دو قسم نمیشود. ماهیت مهمله چیزی غیر از همان ماهیت مبهمه - که مقسم قرار میگیرد- نیست.

و المقسم للأقسام الثلاث الماهیه

مقسم همه این سه اعتبار، ماهیت است. این همان است که مرسل مرسل است؛ این همان است که در بحث اعتباریت و در بحث وجود ذهنی با او کار داشتیم. این همان است که میتواند بشرط شیء شود، بشرط لا شود و حتی لابشرط از وجود و عدم شیء شود.

وهی الکلی الطبیعی و تسمی اللابشرط المقسمی

• صدر المتألهین، حاجی سبزواری و علامه، همگی میگویند کلی طبیعی^۵، همین ماهیتی است که در مقسم وجود دارد.^۶

ارسال در کلی طبیعی بنحوی است که حتی با اسارت در زندان خصوصیات هم سازگار است یعنی قابل جمع با اقسام است. این، خالص خالص ماهیت است.

• جناب خواجه طوسی و آیت الله مصباح معتقدند، کلی طبیعی همان لابشرط قسمی است. ولکن بنظر میرسد کاملاً آنچه سبب این خلط شده این است که لابشرط قسمی با مشروطهای قسم اول و دوم قابل جمع است.

• بعد از درس:

در لابشرط قسمی انسان را باید بگونه‌ای نگاه کنید که در زید هست، در بکر هست، در علی و حسن و ... هست؛ اما لابشرط مقسمی اینگونه نیست یعنی حتی در این‌ها هم نباشد و بلکه معدوم باشد یا موجود باشد، بشرط لا باشد یا بشرط شیء باشد، با همه اینها میسازد.

مثلاً این زید خارجی را در نظر بگیرید، آیا کلی طبیعی در او هست؟ بله؛ اما آیا لابشرط قسمی هم در او هست؟ خیر.

انسانی که در لابشرط قسمی هست بدین صورت است که انسان در زید را ببینید ولی در او گیر نکنید یعنی در عمرو و بکر و ... هم هست. چنین نگاهی که لابشرط قسمی است. اما اگر گفتی: «انسان، فقط همین زید» در اینجا کلی طبیعی هست. یعنی اگر هیچ‌کسی نباشد فقط همین زید را داشته باشیم، کلی طبیعی هست اما لابشرط قسمی نیست. به بیان دیگر، لابشرط قسمی، نه فقط ذهن را گیر نمیدهد به خصوصیات زید بلکه شما باید نگاه کنید که همین معنا در بکر و عمرو و غیره هم هست.

خلاصه اینکه، ادراک لابشرط مقسمی یا همان کلی طبیعی، ذهن خیلی قوی و انتزاعی‌ای میخواهد زیرا در عین اینکه در شدیدترین حصارها است، اما محصور نیست.

بحث در کلی طبیعی این است که چگونه میتوان به ذات ماهیت رسید؟ چگونه میتوان به خالص ماهیت اشاره کرد؟ خالص ماهیتی که قدر مشترک همه وضعیتهای است.

^۵ کلی منطقی: وصف کلیت است یعنی همان خاصیت انطباق‌پذیری بر کثیرین؛ کلی عقلی: ماهیت مشروط به کلی منطقی است مثل انسان کلی. عقلی است چون فقط در عقل است؛ کلی طبیعی: خود ماهیت است. انسان، بقر، غنم، جوهر.

^۶ اینکه کلی طبیعی را چه چیزی بدانیم خیلی بحث پراهمیتی است.